

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

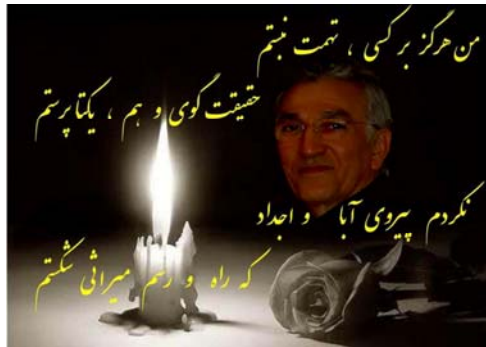
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۰۹ اگست ۲۰۱۸

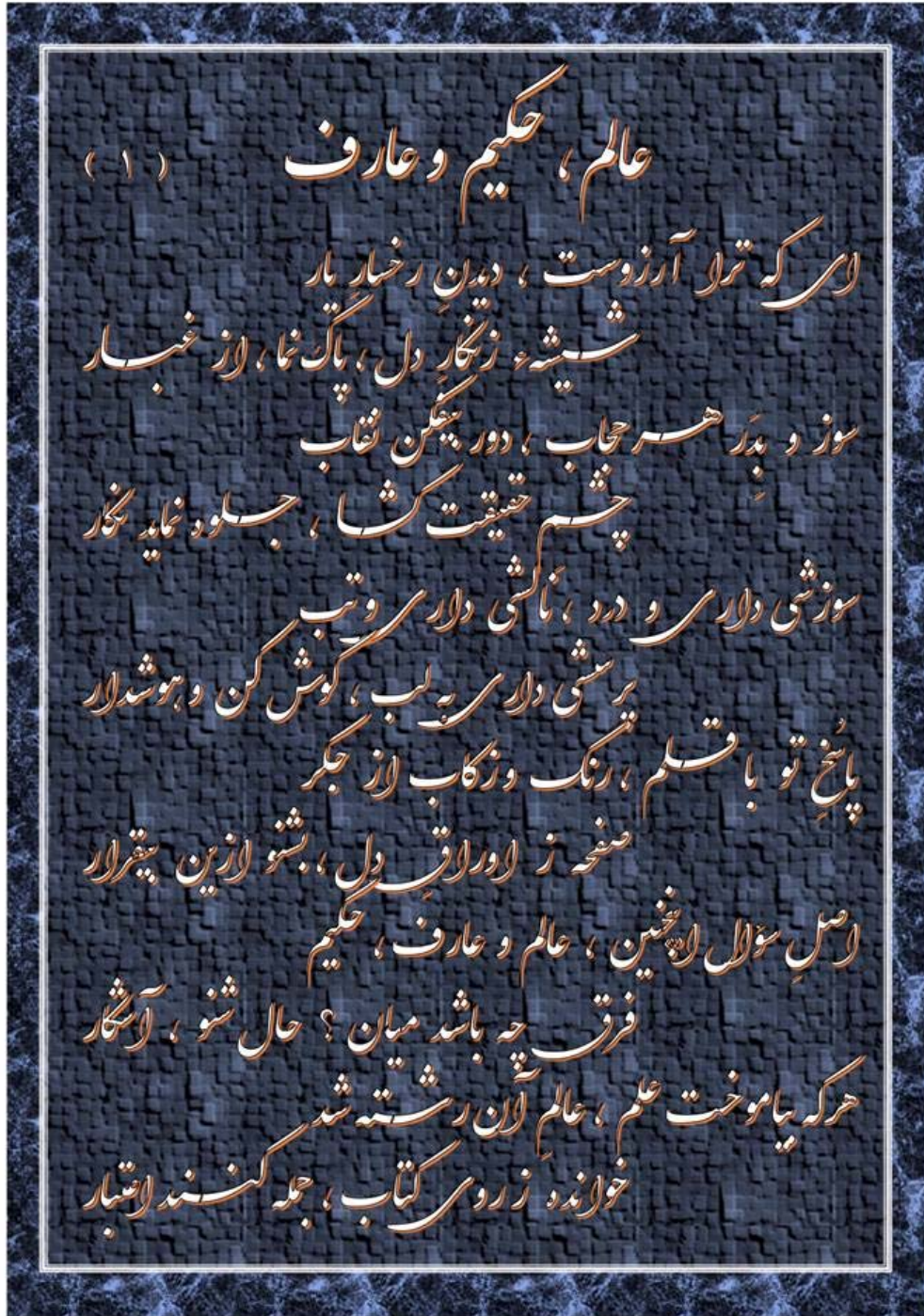


تقدیم به پاسخ جناب سید عبدالواحد افضلی و ارتباط سروده قبلی، معنون بزرگوار جناب
تورج نقاشیان
عالم، حکیم و عارف

شیشه زنگار دل، پاک نما، از غبار
چشم حقیقت گشا، جلوه نماید نگار
پرسی داری به لب، گوش کن و هوشدار
صفحه ز اوراق دل، بشنو ازین بیقرار
فرق چه باشد میان؟ حال شنو، آشکار
خوانده ز روی کتاب، جمله کنند اعتبار
کرده همه اکتساب، علم بسی بشمار
دانه نکستی هنوز، دیده تمام ثمار
با آذن واعیه، از لب میگون یار
وادی به وادی بدو، تا که بگیری قرار
سالک شهر طلب، مرکبی از اضطبار
میطلب از شش جهت، تا که شوی رستگار
مرکب سوز و گداز، جمله نما اختیار
جمله هستی بسوز، یار رسد در کنار

ای که ترا آرزوست، دیدن رخسار یار
سوز و بدر، هر حجاب، دور بیفکن نقاب
سوزشی داری و درد، نالشی داری و تب
پاسخ تو با قلم، رنگ و زکاب از جگر
اصل سوال اینچنین، عالم و عارف، حکیم
هرکه پیاموخت علم، عالم آن رشته شد
حکمتی دارد حکیم، دانش او بس عظیم
عارف درگاه حق، میوه و برگ و درخت
حال به طرز دگر، پاسخ پرسش شنو
طی مراحل نما، مرتبه ها سیر کن
وادی اول طلب، در طلبش روز و شب
شرق و شمال و جنوب، غرب و سماء و زمین
مسکنی در شهر عشق، همدمی رنج و درد
سینه و دل را کباب، تاب و توان را چو آب

وادیّ سه (معرفت)، سالکِ عارفِ دران
 عارفِ دلباخته، دلبَرِ خود یافته
 مختصری عرضه شد، جوهرِ چندین کتاب
 طاقتِ بشنیدنش، گر بُودتِ ای جناب
 نقطه ز علم سؤال، قطره ز بحرِ جواب
 دیده به چشمانِ سر، صورتِ زیبا نگار
 گشته نصیصِ کنون، معرفتِ کردگار
 گر بَدَرَم پرده را، سر برود روی دار
 نامه رقم کن به من، شرح دهم بار بار
 گوهر و هم‌درّ ناب، هدیه "نعمت" شمار



حکمتی دلورد حکیم ، دانش لود بس خطیسم (۲)
 کرد دهمه کتاب ، علم بسی بیشتر
 عارف دگاو حق ، مبود و برک و دخت
 دلوز پنکشی حسنوز ، دید تمام شمار
 حال به طرز دگر ، پانچ پرش شنو
 با لوزن دلوعیه ، لوز لب میگون یار
 طی مراحل نما ، مرتبه ها ، پسر کن
 ولادی به ولادی بدو ، تا که بگیر مرتسار
 ولاد اول طلب ، در طلبش روز و شب
 سالک شهر طلب ، مرکبی از لاصطبار
 شرق و شمال و جنوب ، غرب و سماء و زمین
 می طلب از شش جهت ، تا که شومر رسکار
 مسکنی در شمس عشق ، همدمی رنج و درد
 مرکب سوز و کداز ، جلد نما و خستیدار

یسنو دل دلو کباب، تاب دتوان دلو چو آوب (۴)
جمعه هستی بسوز، یار رسد در کسند

ولایتی سه (معرفت)، سالک عارف دتلان

دیدو به چشمان سر، صورت زیبا نهار

عارف دل باخته، دلبر خود یافته

کشته نصیبش کنون، معسرفت کردگار

مختصر، عرضه شد، جوهر چندین کتاب

گر بدآم پردو دلو، سر بود روم دلو

حافظ بشید نش، کر بودت لاسر جناب

نامه رسم کن به من، شرح دهم بار بار

نقطه از علم سوزان، قطره از بحر جواب

کوهر و هم در ناب، حدیث «نعمت» شمار

معانی بعضی از واژه ها:

شمار = شمردن، میوردن # آوان دلو = گوشه های شکر